

آغاز و انجام

نویسنده:

کریشنا مورتی

مترجم:

مجید آصفی

کریشنا مورتی، جیدو، ۱۸۹۵ - ۱۹۸۶ م.

Krishnamurti , Jiddu

آغاز و انجام / نویسنده کریشنا مورتی؛

مترجم مجید آصفی. - - تهران: کلام شیدا، ۱۳۸۳. ۲۲۴ ص.

ISBN ۹۶۴-۸۴۴۷-۱۱-X

عنوان اصلی: Question.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱- عرفان هندی -- پرسشها و پاسخها ۲- کریشنا مورتی، جیدو، ۱۸۹۵ - ۱۹۸۶ م.

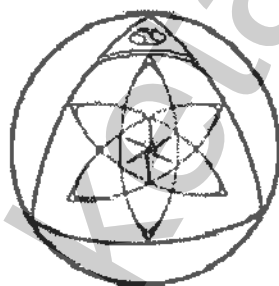
۳- خودشناسی -- پرسشها و پاسخها. الف. آصفی، مجید. مترجم ب. عنوان.

BP ۵۸۵/۷۳۶ ۲۹۹/۹۳۴

۱۳۸۳

۸۳-۳۸۷۸۸

کتابخانه ملی ایران



نام کتاب: آغاز و انجام

نویسنده: کریشنا مورتی

مترجم: مجید آصفی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۴

ناشر: کلام شیدا

۷۷۱۹۸۲۸-۷۷۰۲۹۷۴-۷۷۱۰۵۷۵

فهرست مطالب

۶	سخن ناشر
۸	مقدمه مترجم
۲۵	پیش درآمد
۲۷	کتاب اول: در حضور استاد
۴۹	کتاب دوم: پرسش و پاسخ
۱۷۹	فصل سوم: سخنرانی در واشنگتن

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

سخن ناشر:

افزایش روز افزون حجم اطلاعات، انسانها را به ماشینهای کامپیوتری بدل ساخته و اصالت را از فرآیند تفکر برگرفته است، به طوری که به جای آموزش صحیح اندیشیدن و عمق بخشیدن به آگاهی، انسانها را به پردازش اطلاعات واداشته و ارزشهای درونی و ذاتی را به سطح کشانده و کیفیت بودش را از وی ستانده است.

فراگیری دانش و دانستن به جای کسب آگاهی و بسط ادراک، منجر به فقدان تشخیص صحیح در آنچه می شناسیم از آنچه نمی شناسیم می گردد؛ شاید تعریف معنای خردمندی، درک موضوع را آسانتر نماید.

امیدواریم وارد محدوده بحثهای فلسفی عرفانی، نگردید؛ بلکه منظور پاسخهایی کاربردی و قابل استفاده جهت کسب ارزشهای حقیقی و حل مشکلات زندگی است و نمی خواهیم با سوالات و بحثهای شناخت شناسانه یا طرح موضوعات هستی شناسی کلیدهای ذهنی تان را فشار داده و با ایجاد آشوبی در ذهن، سردرگم شویم.

آنچه که قصد بیانش را داریم، ریشه یابی و ذکر دلایل سردرگمی انسانها در درک حقیقت، نبود درک متقابل، اختلافات و مجادله های موجود می باشد. با پژوهشی هدفمند، به اهمیت و لزوم ساختاری شناخت گریانه پی می بریم، الگویی آموزشی که دانش یا چگونه دانستن را به ما بیاموزد، نه دانش رایج امروزی که فقط به حجم دانسته های (داده های اطلاعاتی) انسان می افزایند که جز متورم و سنگین نمودن مخزن حافظه ذهن، نتیجه دیگری در بر ندارد و فرایند تفکر و تحلیل ذهنی را به داده پردازی محدود می نمایند.

رضا و آرزو

«به نام حق»

به کوشندگان:

از مجازی مرا به حقیقت راهنمایی کرد.
از تاریکی مرا به روشنایی راهنمایی کرد.
از مرگ مرا به جاودانگی راهنمایی کرد.

در انتظار کلام استاد بمانید.
به نور درونی توجه داشته باشید.
به گوش باشید تا از او فرمان ببرید.
آنگاه، در میان تابش نور
جزئی ترین نشان او را می بینید
که از میان ازدحام سرها عبور می کند.
و از بالای رساترین صدای زمین،
رضایت آمیزترین زمزمه ی او را می شنوید.

مقدمه مترجم:

از کلام و شیوه بیانش چنین پیداست که استادى توانا، حکیمی عاشق، انسانی دلسوز و نگران بشریت و رونده‌ای تنها بود. توانا بودنش را در حفظ استقلال فکری اش، عاشق بودنش را در نگاهش، دلسوز و نگران بودنش را در پشتکارش و تنها بودنش را در استدلال و کلامش آشکار می‌ساخت. او از جمله انسان‌های برتر و متعالی است که در عصر روشنگری با فرزاندگی هایشان زمین را سبز و معطر می‌سازند. امروزه، اجتماع متفکرین بر این عقیده‌اند که انسان از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر گذر می‌کند و می‌رود تا رنسانس دیگری را برپا نماید. این عصر را عصر روشنگری نامیده‌اند. عصری که مقارن با ورود انسان به تمدن اطلاعاتی یا انفورماتیکی است.

می شود و هستی را در کیفیت و سطح اطلاعاتی تجربه می کند؛ فرزانه بدون آنکه قدم از خانه بیرون بگذارد، جهان را سیر می کند!

اگر بپذیریم انسان از بدو خلقتش سیری تکاملی داشته و بدو خلقتش آن هنگام است که طرح او در ذهن الهی پی ریزی شد. بنابراین تصویری خواهیم داشت که محور آن خلقت و تکامل انسان و بافت آن تصویر او و سایر پدیده های حیات، محتوا و متن آن را شکل می دهند. این تصویر، الگو و زهدان یعنی انسان، یگانه ابزار حقیقی برای شناخت هستی و پروردگار عالم است.

این تصویر، بیانی است از تکامل روح انسانی در مرحله ی پیش از خلقت در ذهن الهی، سپس در مراحل پس از خلقت که شامل جمادی، نباتی، حیوانی، آدمیت، بشریت، انسانیت و فرزاندگی تا این مقطع حیات می شود. از جنبه اطلاعاتی و زبانی، هریک از این مراحل، طیف وسیعی از ویژگی ها، خصایص، حالات و کیفیات انسانی را دربر می گیرند که در حوزه ی زبانی کلامی، تبدیل به مفاهیم و مصادیق اسم معنی و اسم ذات شده اند و در عرصه مشاهده، تفکر و احساس، رشته های گوناگون هنری، علمی، فلسفی، مذهبی و ادبیاتی را به وجود آورده اند. این زوایای نگرش به انسان فیزیکی، شیمیایی، بیولوژیکی، فلسفی، متافیزیکی و روانشناختی و جز آن کم کم به قدری متنوع و لاجرم تنگ می گردد که انسان به کل از خودش بیگانه، دور و غافل می شود.

برای روشن تر شدن مطلب، می توانیم مراحل تکامل انسانی، روح را به

برای روشن تر شدن مطلب، می‌توانیم مراحل تکامل انسانی، روح را به صورت یک جدول نشان دهیم تا به اصل موضوع برسیم. پس از این که روح از مراحل تکامل پیش/انسانی عبور می‌کند، یعنی مراحل جمادی، نباتی و حیوانی، از شعور جمادی کالبد فیزیکی، از شعور نباتی کالبد روانی و از شعور حیوانی، کالبد ذهنی را می‌سازد و از مجموع آنها و در ارتباط با زیست محیط مطلوب، سفینه و ماشین انسانی را برای به سرانجام رساندن سیر کیهانی و بازگشت به اصل خلق می‌کند. از آنجا که این کالبدها نخست به صورت طرح و الگویی کیهانی وجود پیدا می‌کنند، که در عرف فلسفه آن را وجود بالقوه می‌نامند، لذا برای عینیت یافتن و وجود بالفعل شدن هم نیازمند بستر و محیطی مطلوب و هم پشت سر نهادن سیر تکامل تدریجی در بستر زمان هستند. در این سیر تکاملی که میلیون‌ها سال طول کشیده است، کالبدهای سه گانه فیزیکی، روانی و ذهنی به تدریج و ذره ذره خلق شده و تکامل یافته‌اند و سپس با رشد و تکامل هر کالبد یا هاله‌ی انسانی، مثلاً کالبد فیزیکی، فرآیند سوخت و تخریب آن برای ساخت کالبد بعدی که کالبد روانی یا اختری است آغاز می‌گردد.

این فرآیند ساخت و تخریب یا آنابولسم و کاتابولسم، سبب می‌گردد گونه‌هایی که رشد مطلوب نداشته‌اند در فرآیند سوخت و تخریب به کل منهدم و تبدیل به مواد اولیه شوند تا گونه‌های رشد یافته‌تر و برتر، امکان بقا و تکامل را پیدا کنند. این قانون حیات است. باز یافت!

جدول دوران تکاملی انسانی

کالبد فیزیکی یک بعدی	آدمیت	شهود	نیازهای غریزی، طبیعی و اولیه	تملکات	تاردیونی	بیولوژیکی سکون
کالبد روانی دو بعدی	بشریت	ادراک	نیازهای روانی و اجتماعی	تملقات	لوکسونی	الکتریکی رویشی
کالبد ذهنی سه بعدی	انسانیت	بصیرت	فرا نیازها برای شناخت	تجردات	تاکیونی	الکترو مغناطیسی جهشی
کالبد اطلاعاتی چهار بعدی	فرزانگی و خردمندی	شعور روحانی	بی نیازی	علم و دانش	ایشتورمیتونی	اتمی سیال

در فرآیند تکامل تدریجی، کالبدها از هم دور شده و ناهماهنگی و اتلاف انرژی بر ماشین انسانی حاکم می شود. از این رو ادیان، مذاهب، فلسفه ها،

هنر و علم به وجود می آیند تا ابزارهایی در اختیار انسان قرار دهند که او را در عبور از هر مرحله کمک کنند. اگرچه این ابزارها، روش ها و تکنیک ها توانسته اند بشر را حفظ و به این مرحله از تکامل نایل سازند، اما به خاطر برخورداری از ویژگی دوگانه ی ساخت و تخریب، سبب ستیزه ها و جنگها میان خود افراد بشر نیز شده و او را بارها تا مرز نابودی کشانده اند.

حال با نگاهی تند و گذرا به این جدول، مشاهده می کنیم موجودات انسانی در روی زمین، یا هنوز به مرحله انسانی نرسیده اند (انسان های اولیه) و یا در یکی از سطوح انسانی قرار دارند. روانشناسی و جامعه شناسی، انسانهای طبقه ی اول را شرطی/غریزی انسانهای طبقه ی دوم را شرطی/روانی، انسانهای طبقه ی سوم را شرطی/ذهنی و انسانهای طبقه ی چهارم را تحقق بخشندگان خویشتن فرزانه یا فرا انسان نامیده اند.

اگر این طبقه بندی را که تقریباً برای همه محسوس و شناخته شده است پذیرفته و ذهن خور را درگیر جزئیات، مفاهیم فلسفی و علمی نکنیم (چرا که کاربرد آنها در جای دیگر است) با این الگو می توانیم جایگاه خود را در سطوح چهارگانه آگاهی یافته و لذا حرکت و رشد خود را آگاهانه و دقیق تر به پیش ببریم. با توجه به این الگو متوجه می شویم آموزش و پرورش و زیست محیطی که برای انسانهای طبقه اول مطلوب و ضروری است، برای انسانهای طبقه ی سوم مناسب نیست و اختلاط این طبقات با یکدیگر در کلان شهرها سبب ایجاد اختلال در فرآیند رشد هر دو گروه خواهد شد، وضعیتی که به روشنی بر تمام جوامع حاکم است.

هر کسی می‌تواند با شناخت نیازها و رسوباتش در عاملی که بر ارگانیزم او حاکم است و آن را به ناهنجاری کشانده، جایگاه خود را در سطح آگاهی انسانی یافته و با پذیرش آن مناسب‌ترین آموزش، تهذیب و زیست محیط را انتخاب نماید تا به سرعت از این سطح به سطح دیگر برود. طبیعی است همه تکنیک‌ها و روش‌هایی که برای هر سطح ارائه می‌گردد، می‌باید با ویژگی‌ها، خصوصیات و ناهنجاری‌های آن سطح هماهنگی و سازگاری داشته باشد. مثلاً ناهنجاری‌های سطح فیزیکی، تکنیک‌های فیزیکی، سطح روانی تکنیک‌های روانشناختی و سطح ذهنی تکنیک‌های ذهنی را طلب می‌کند.

در جوامع بشری غالب فعالیت‌ها، تکنیک‌ها و تلاش‌ها در سطح نخست انجام می‌شود. هنوز پس از گذشت میلیون‌ها سال، بشر نتوانسته مشکل نیازهای اولیه‌ی جنسی، خوراک و سرپناه را حل نماید. از این رو آموزش و پرورش و یا اقتصاد و فرهنگ اساساً در جهت پاسخگویی به نیازهای اولیه و کمی هم سطح دوم قرار دارد. با توجه به اینکه افراد سطوح دوم و سوم روز به روز زیاد می‌شوند و همین امر است که تمدن اطلاعاتی را پیش آورده، ولی تغییری در زیست محیط و شیوه‌های آموزشی/پرورشی آنها به وجود نمی‌آید، لذا برخوردهای طبقاتی میان این سطوح افزایش یافته و آشوب بر غالب جوامع بشری حاکم گردیده است.

آغاز عصر روشنگری، بیانگر افزایش تعداد انسانهای شرطی/ذهنی و بالطبع فرزندانگانی است. تکنیک‌هایی که برای رشد و تکامل انسانهای

شرطی/ذهنی لازم است تا آنها را تبدیل به انسانهای فرزانه و متمرکز و مسلط بر خویشتن نماید، تکنیک اطلاعاتی یا بی‌تکنیکی و یا ترک ترک است. به زبان ساده تر، آنچه که انسان شرطی/ذهنی را به فرزاندگی می‌رساند، ابزاری به نام تفکر و منطق و مسیری به نام آگاهی و شناخت است یا بهتر بگویم، این ابزار، زبان و کلام کل‌نگر است.

کریشنامورتی استادی از این تبار بود که قصد کرده بود انسانهایی را که گرفتار پیچ و خم‌های ذهن گردیده‌اند، یاری دهد؛ تا به فرزاندگی برسند و ابزار او هم چیزی به جز زبان و منطق نبود. با این که در عصر روشنگری اساتید زیادی ظهور کرده و هدایت انسانها را بر دوش گرفته‌اند، کریشنامورتی استاد نادری بود که صرفاً از ابزار زبان و کلام استفاده می‌کرد - به حق می‌توان گفت کلام برترین قدرتی است که انسان می‌تواند به آن دست یافته و به وسیله‌ی آن از جهانهای نسبی عبور کند - تاریخ هم گواه این است، چرا که تعداد آنهایی که به این قدرت دست یافته‌اند انگشت شمارند و نیز اینکه هر چه بشر دارد، اعم از دین، مذهب، فلسفه، هنر و علم، زائیده‌ی زبان و کلام است. البته، همانطور که اشاره شد، همه چیز مدیون و زائیده‌ی تفکر، کلام و زبان است، حتی برای آنها که با زبان، زبان را نفی می‌کنند؛ بنابراین سایر اساتید نیز از این زبان بهره می‌برند، اما محور اصل فعالیت و آموزش آنها یا در سطح فیزیکی است و یا در سطح روانی مانند انواع تکنیک‌های گویا، نظاره (مدیتیشن)، تی.ام، بازی‌ها و دوره‌های روانشناختی و غیره.

کریشنامورتی تلاش بسیار کرد تا زبان را به خوبی شناخته و از این ابزار به نحوی مطلوب برای دستیابی به رهایی بهره ببرد. او مشکل انسان روشنفکر و تحصیل کرده را به خوبی درک کرده بود و می دانست که او اسیر چیزی به جز معنا نیست. واکنش های روانی و فیزیکی ما همه تابعی از شیوه نگرش و معنا کردن ما هستند. انسان سطح اول به خاطر نوع آگاهی و نوع شرطی شدنش، اصولاً پدیده های جهان را معنا نمی کند، بلکه فقط می پذیرد و بدان عمل می کند (فرآیند باور و اعتقاد). این گروه را در نگرش های فلسفی و جامعه شناختی افراد اهل سنت نیز نامیده اند. ورود به سطح دوم که آگاهی روانی و اختری نامیده می شود با شک آغاز می گردد (عصر مدرنیته)، زیرا هدف تقویت نیروی سنجش و قضاوت برای دستیابی به قوه ی ادراک است که بر دوگانگی استوار است - درحالیکه کریشنامورتی مدام می گفت قضاوت نکنید، دست از تجربه بردارید. قضاوت و تجربه ابزاری علمی و برای شناخت کثرت و ماهیت پدیده ها هستند. اما کریشنامورتی قصد آموزش شناخت علمی را نداشت حتی متأسفانه به بررسی و استفاده از آنهم نپرداخت، زیرا به زعم من جایگاه شناخت علمی در فرآیند شناخت جامعه و کل نگری را نشناخته بود!

اما ورود به سومین سطح که سطح آگاهی ذهنی متعالی است، با عبور دیالکتیکی یا کل نگر از دو سطح پیشین میسر می شود یعنی پیوند و فنای شهود و ادراک در یکدیگر برای بیداری نیروی بصیرت البته ورود به این مرحله و خروج از آن برای یک انسان ممکن است سالها به طول انجامد

آغاز دوره پست مدرن این عصر با انباشتگی اطلاعات آغاز می‌گردد. اطلاعات، خوراک و ابزار ذهن است و عالی‌ترین تجلی اطلاعات در جهانهای نسبی زبان به طور عام: تصویری، صوتی، نشانه‌ای و جز آن و کلام به طور اخص است.

زبان در هر سطح از تکامل آگاهی، ویژگی خاص آن دوره را به خود گرفته و نقشی خاص و ویژه برای آن سطح ایفا می‌کند. در سطح اول زبان به صورت نمادین و مفهومی آغاز می‌گردد که با ورود به سطح دوم که زبان مصداقی و عینی شروع به رشد می‌نماید، این زبان نمادین به عالی‌ترین شکل تکامل خود رسیده و ادبیات، فلسفه، شعر و اسطوره را به وجود می‌آورد.

اصولاً زبان نمادین بیشتر به زیبایی و شکل توجه داشته و کمتر با واقعیت و حقیقت سروکار دارد و اشاره‌اش به پدیده‌های حیات غیرمستقیم است. اما زبان مصداقی یا عینی که اشاره‌ای مستقیم، به پدیده‌های حیات در ساختار جزیی و کوچکتر آنهاست، زبانی علمی است که به مشاهده و شکافتن کلیت پدیده‌ها می‌پردازد. به عبارت دیگر، زبان مفهومی بیانگر کلیت پدیده‌ها و زبان مصداقی، بیانگر جزئیات آنها می‌باشد. حال اگر بخواهیم تمامیت و حقیقت پدیده‌ای را توصیف نماییم، ناچار از پیوند این دو در دستگاه منطقی کل‌نگر یا حوزه آگاهی و شعور انسانی هستیم. چرا که پدیده‌های هستی نیز دارای یک وجه ذهنی یا بار، یک وجه عینی یا جرم، و یک وجه شعوری یا قانونمندی است که حاکم بر آنهاست.

پدیده‌ی زبان نیز مانند تمام پدیده‌های جهان از این قانونمندی مستثنی نیست. همانطور که واژه یا کلمه از فرم، محتوا و معنا به وجود می‌آید، زبان نیز که مجموعه‌ی واژه‌هاست و ابزاری است برای بیان و تجلی احساسات از مفاهیم یا کلماتی که بیانگر کلیت‌اند، مصادیق یا کلماتی که بیانگر ماهیت و اجزاء پدیده‌اند، افعال و حروف ربط که بیانگر قانونمندی زبانند شکل گرفته است. استفاده صرف از مفاهیم و مصادیق که کار شعرا و دانشمندان است، دانشی ابتر و ناقص به وجود می‌آورد که صرفاً برای تحقیق، تجربه و شناخت در مسیری خطی مفید است، اما برای شناخت خود انسان، این علوم به تنهایی هیچ کاربردی ندارند. هنگامی که صحبت از شناخت خود یا انسان می‌کنیم، تلویحاً به یک سیستم اشاره و آن را سیستم گرا و کل‌نگر سازیم تا بتوانیم به نگرش و شناختی کل‌نگر نسبت به انسان و هستی پیدا کنیم.

زبان کل‌نگر، محصول پیوند و آمیزش مفاهیم و مصادیق در قالب منطقی کل‌نگر است. زبان کل‌نگر را نمی‌توان با مطالعه صرف آموخت و بدان جهت کریشنامورتی مدام اشاره می‌کرد که حقیقت هیچ‌گاه در کتاب‌ها یافت نمی‌شود - پیامد پیوند تفکر و عمل، ادراک و شهود، ذهن و عین و یا مذهب و دانش است که فقط در فرآیند زندگی در بستری سالم و کل‌نگر به دست می‌آید. از آنجا که رابطه انسان با محیط زندگی‌اش، همچون رابطه جنین و رحم است، بنابراین می‌بایست نخست محیط زندگی پاک، منزه و متعادل نگردد، که این خود متضمن ادراک در اولین قدم است - و هر حرکتی

به اتلاف بیشتر انرژی منجر خواهد شد.

اما مشکل کریشنامورتی این بود که: منطق کل نگر و دیالکتیک زبانی را فقط در شکل منفی یا منفعل می شناخت و به کار می برد و از جنبه فعال و مثبت آن غافل گردیده بود و این به دلیل - باز به گمان من - عدم شناخت او از ساختار زبان کل نگر و کاربرد آن در فرآیند خودشناسی بود و البته این برای من مایه تعجب و شگفتی است، چرا که او با مولوی به خوبی آشنا بود و مولوی یکی از نوادری است که به این زبان دست یازیده است.

مثلاً هنگامیکه از کریشنامورتی سؤال می شود عشق چیست؟ او می گوید من نمی توانم بگویم عشق چیست، اما می توانم بگویم عشق چه چیزهایی نیست. این بدین معنی است که او معتقد است کیفیات را نمی توان به قالب کلمات و واژه ها درآورد و بعد چنین استدلال می کند که واژه ی کوه حقیقت کوه نیست. این گفته دقیقاً برگردان کلام لائوتسه در نخستین بند دائودجینگ است:

دائویی را که بتوان نامید،

دائوی ابدی نیست.

نامی را که بتوان نامید،

نام ابدی نیست.

شاید بخش اول استدلال او صحیح باشد - البته شاید - که نمی توان کیفیات را به قالب کلمات و واژه ها درآورد:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

اما استدلالی را که به میان می آورد اشاره به کمیت است و نه کیفیت! زیرا واژه‌ی کوه عملاً حقیقت کوه است. چرا که چیزی به نام کوه در جهان خارج وجود ندارد، بلکه مجموعه‌ای از اتمها و موادند که جایی به دور هم جمع شده‌اند و ذهن بر چسبی بر روی آنها می گذارد و به کوه موجودیت می دهد. پس کوه موجودی ذهنی است و لاجرم باید از جنس کلمات و واژه‌ها باشد. اما آنجا که می گوید واژه عشق یا شیرینی خود آنها نیستند. درست است، چرا که کیفیات تا حس نشوند خلق نمی شوند - برعکس ذهنیات! این نشان می دهد که کریشنامورتی از کلمات و زبان استفاده می کند تا حقیقت کیفیات را که با واژه و کلمه قابل بیان نیستند، توضیح دهد؛ اما کار خود را بابتی اعتبار ساختن کلمات و زبان آغاز می کند. شروع حرکت، زیرکانه و عارفانه است، زیرا خطر زبان نمادین را درک کرده بود و دیده بود به خاطر تفسیرهای شخصی از فلسفه و ادبیات کهن، گرفتار حجابی گردیده است که آن را دانش و آگاهی تلقی می کند. این شیوه نگرش یعنی مشاهده بدون واژه، دست شستن از تجربه و قضاوت نکردن هم شدیداً متأثر از لائوتزه و هم تفکرات ذن است. درست است که تمام این ها برای عبور از دوگانگی ضروری است، اما به خاطر بهره برداری نکردن منطقی از حقایق و قوانین علمی که بیانگر یک روی حقیقت اند، نتوانست به زبانی کل نگر که برای درک و شناختی که از نظری ضروری است دست یابد.

او توصیه می کرد به دنبال چگونگی و شیوه ها نروید - اشاره ای به ترک

ترک - فقط مسأله را درک کنید، آن هم با نگاه کردن به آنچه هست! اما از پرداختن به این امر مسامحه می نمود که خود فرآیند درک کردن و یا نگاه کردن، روش و تکنیکی است که باید آموخته شود - چنانکه خود او هم هنر دیدن، شنیدن و آموختن را می آموخت - و این آموزش اساساً در حوزه‌ی علوم تجربی صورت می پذیرد. او همچنین از کنار این حقیقت که بخشی از خود یا نفس، فیزیکی، شیمیایی و زیست محیطی است و برای شناخت کامل خود باید قوانین فیزیکی، شیمیایی و زیست محیطی را شناخت، به راحتی و شاید هم به سختی گذر می کرد. فقدان استدلال‌های علمی در زبان کریشنامورتی و حتی عدم استفاده از ضرب المثل‌ها، اسطوره‌ها و طنزهای ادبی و فلسفی، سبب گردید انتظاری که او از به کار بردن این منطق داشت برآورده نشود، هر چند که عشقی عمیق در پس این کلام نهفته بود، چنانکه یک بار کسی از او می پرسد آیا در طول این پنجاه سالی که سخنرانی کرده اید کسی هم به رهایی رسیده است و او می گوید: 'یک نفر را هم نمی شناسم!'

مشکل دیگر آموزش‌های کریشنامورتی که طبیعتاً محصول استفاده از همین ابزار ناقص و جزء نگر یعنی زبان مفهومی و نمادینش است، غفلت از زیست محیطی مطلوب برای آموختن هنر شنیدن، درک کردن و دیدن است! هنگامی که در زبان، نقش مصادیق یا زبان علمی که اشاره به اجزاء و ماهیت پدیده‌هاست کمرنگ شود، طبیعتاً مشاهده و درک ما بیشتر کیفیت خیالی، تجسمی و ذهنی پیدا می کند. از این رو زیست محیط که عینی است

مورد غفلت قرار می گیرد - چنان که غالب تمدن ها این چنین بودند که با زیست محیط چنین کردند- تا هنگامی که میان درون بیرون هماهنگی به وجود نیاید، مشاهده ی آنچه هست، امکان پذیر نخواهد بود. از این رو ما برای تکامل و تعالی به زیست محیطی مطلوب نیاز داریم که با سطوح سه گانه جسمی، روانی و ذهنی ما هماهنگی داشته باشد و برای دستیابی به چنین بستری، محتاج دانش و تکنولوژی ناشی از آن می باشیم تا از این مسیر به زبانی کل نگر دست پیدا کنیم.

این کتاب شامل سه کتاب است. کتاب نخست را که "در حضور استاد" نام دارد کریشنامورتی در سن ۱۶ سالگی نوشته است. این کتاب کوچک و پر محتوا کاملاً با سایر آثار کریشنامورتی متفاوت است. نخست این که مطالب این کتاب همه به صورت کلاسیک دسته بندی گردیده اند، درحالی که بعدها کریشنامورتی از این کار به شدت احتراز نمود! زیرا این روش را روشی علمی می دانست و به هر دلیل از نزدیک شدن به شناخت علمی امتناع می کرد! دوم این که مطالب این کتاب را یک استاد به کریشنامورتی دیکته می کند. آنهم در کیفیتی متفاوت از هشیاری عادی یک انسان. کریشنامورتی بعدها در آموزش هایش به نقد استاد، گورو و مرشد می پردازد و وجود آنان را برای تعالی و رهائی ضروری نمی داند.

در این مورد باید چند مسأله را از هم تمیز دهیم. نخست این که ترجمه های ارائه شده از آثار کریشنامورتی یک دست و استاندارد نیستند و از آنجا که برای واژه ها و مفاهیمی چون فهم، درک، شناخت، هوشیاری،

آگاهی و جز آن، تعاریف مشخصی وجود ندارد و تعاریف کریشنامورتی هم از آنها سلبی است و نه ایجابی، منفعل است و نه فاعل، اشاره است و نه توصیف و همچنین بنابر استدلال خود کریشنامورتی تا هنگامی که مترجم به مشاهده‌ی آن مفاهیم نایل نگردیده باشد نخواهد توانست آنها را به مفهوم درآورد، لذا آشوبی در گفته‌های او به وجود آمده است که بیشتر به جای آگاهی دادن به هم‌ریزنه و ویران‌کننده است.^۱ بنابر این، این که کریشنامورتی استاد را به طور مطلق رد می‌کند، درحالی که خود نیز پیشه معلمی و استادی داشته، کاملاً مردود است. پس او به اساتیدی حمله می‌کند که به کار فریب و اغفال مردم مشغولند، اساتیدی که هدایت دیگران را تبدیل به حرفه و پیشه خود ساخته و از آن زندگی‌های مجلل و مرفهی به وجود آورده‌اند. همچنین تأکید بیشتر او بر استاد در حوزه روحانی است، من تصور نمی‌کنم که او، با وجود استاد در حوزه علم و دانش و امور آموزشی و تربیتی مخالف باشد - چنانکه خودش هم چنین استادی بود - بلکه همانطور که اشاره شد او معتقد است در جهانهای روحانی مسئولیت اداره شخص به عهده‌ی خودش است و هیچ کس نمی‌تواند راه را به او نشان دهد.

این نیمه روشن حقیقت است که هر انسانی مسیری خاص را طی می‌کند که مختص خود اوست و هیچ کس از آن خبر ندارد، چرا که این مسیر ساخته و پیماد تفکر و آگاهی فرد در اکنون است. اما نیمه تاریک حقیقت که بیانگر ظرفیت، توانایی و آمادگی جسمی/روانی/ذهنی برای قدم در راه نهادن است، برخلاف نیمه روشن که نیازی به آموزش و استاد ندارد بلکه

پذیرش آن مهم است، نیاز به آموزش و عمل داشته و بدون شناسایی علمی آن توسط انسان و زیست محیطی، این دو نیمه با هم یگانه نمی شوند.

از این رو وجود استاد و راهنما برای عبور از جهانهای نسبی فیزیکی و اختری و ذهنی، لازم و ضروری است، اما برای قدم نهادن به جهان ناشناخته‌ها، استادی وجود نخواهد داشت، زیرا اگر جهان ناشناخته هم استاد داشت، پس دیگر ناشناخته نبود! یکبار از کریشنامورتی سؤال می کنند: "آیا کتاب در حضور استاد به شما تعلق دارد؟"

او می گوید: "آن را بخوانید اگر مفید بود عمل کنید و اگر مفید نبود آن را به میان آتشدان بیندازید."

کتاب دوم معرف تفکر او در سالهای ۱۹۳۷ تا سالهای هشتاد و پیش از مرگش است. در این کتاب که به صورت پرسش و پاسخ است، بعضی مفاهیم را کریشنامورتی با همان منطق و دیالکتیک منفعلس توضیح می دهد، به قصد آن که در لحظه باعث دگرگونی فرد شنونده گردد. در این منطق و شیوهی کلامی، احساس پیشاپیش منطق و کلام حرکت می کند. در کلام های نافذ و قدرتمند برعکس منطق پیشاپیش احساس در حرکت است و به همین دلیل کلام گوینده، شنونده را مرعوب و تسلیم می سازد. همانطور که اشاره رفت، کریشنامورتی با پشتکار و عشق در مسیر رسیدن به زبان و منطقی کل نگر که بتواند چنان تغییری در فرد به وجود آورد که دیگر به حال اول برنگردد، بسیار کوشید. مسلماً کلام او در شنندگان تأثیر داشته و در آنها دگرگونی ایجاد می کرد، اما عمق

دگرگونی‌ها بستگی به ظرفیت و پذیرش فرد شنونده دارد و این گذشت زمان را می‌طلبد. برای رسیدن به زبانی کل نگر که در شرایط وحدت ذهن و دل روی می‌دهد - این وحدت دل و ذهن فقط در بستری مطلوب محقق خواهد گشت - قدم نخست توصیف دوباره‌ی مفاهیم در قالب منطق کل نگر یا فازی است. این کتاب عصاره‌ی تلاش کریشنامورتی برای تدوین فرهنگی کل نگر، هرچند از جنبه‌ای متفاوت است.

کتاب سوم، آخرین سخنرانی او در واشنگتن پیش از مرگش می‌باشد. تفاوت زیادی میان توصیفات او در این کتاب با گفته‌های سی سال پیشش وجود ندارد، مگر ظرافت‌هایی در شیوه‌ی بیان - که نشانگر پختگی و خردمندی اوست. او در کتاب "آخرین گفتگو در سانن" که آخرین سخنرانی‌اش در سوئیس بود - آموزش‌هایش را به سادگی به سه آموزش اصلی خلاصه کرده و آنها را کمی بیشتر توصیف می‌کند:

آموزش هنر دیدن، آموزش هنر شنیدن و آموزش هنر آموختن. او در این کتاب هنوز هم از به کار بردن مصادیق و استدلال‌ات علمی، به این بهانه که دانشمندان و سیاستمداران از این ابزار سوء استفاده کرده‌اند، برای قدرت بخشیدن به استدلالش پرهیز می‌کند. این امر سبب سادگی در کلام کریشنامورتی گردیده که از یک طرف می‌تواند به تجلی عشق میدان دهد، اما از طرف دیگر به خاطر ضعف در منطق کل نگرش تأثیری زود گذر و ناپایدار خواهد داشت. به طور کلی می‌توان گفت آموزش‌های مورتی نه تفسیر، بلکه تأویلی است از دائو دجینگ.

پیش درآمد

این کلمات به من تعلق ندارند، این کلمات را استاد من به من آموخته است. بدون وجود او من هیچ کاری نمی‌توانم انجام دهم، در حالی که با کمک او من قدم در راه گذاشتم. اگر شما هم مایلید در این راه قدم بگذارید، از آموزه‌ها و گفته‌های استاد پیروی کنید تا شاید راه گشای شما نیز باشد. این کافی نیست که فقط بگوییم آنها حقیقی و زیبایی‌مند، انسانی که آرزومند موفقیت است باید دقیقاً به تمامی آنها عمل کند. نگاه کردن به غذا و بیان این که غذای خوبی است گرسنگی انسان را برطرف نمی‌کند، بلکه باید دست دراز کرد و آن را خورد. از این رو تنها شنیدن کلمات استاد کافی نیست، باید به آنچه او می‌گوید عمل کرد. هر کلمه باید مورد توجه قرار گیرد، هر اشاره‌ای باید دریافت شود. اگر رموز و اشارات دریافت نشوند،

اگر کلمه ای گم شود، برای همیشه گمشده است، چرا که استاد هرگز دوباره سخن نمی گوید.

چهار شرط و صفت برای این راه وجود دارد:

۱- تشخیص یا قدرت تمیز

۲- بی آرزویی یا رضایت

۳- هدایت خوب و صحیح

۴- عشق و اشتیاق

من سعی می کنم آنچه را که استاد به من گفته است برای شما بیان کنم.